

منصور ہاشمی خراسانی



درسی از آن جناب درباره‌ی اینکه زمین از مردی عالم به همه‌ی
دین که خداوند او را در آن خلیفه، امام و راهنمایی به امر خود
قرار داده باشد، خالی نمی‌ماند.

باب (۲)

احادیث صحیحی از پیامبر که بر این دلالت دارند.

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



حدیث ۸

رَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَزَارُ [ت ۲۹۲هـ] فِي «مُسْنَدِهِ»^۱، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِسْكِينٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَالِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْأَفْطُسُ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ نُفَيْلٍ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بُوْهِيَ بِالْخَيْلِ وَالْقِي السَّلَاحُ وَرَزَعُمُوا أَنْ لَا قِتَالٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَذِبُوا، الْآنَ حَانَ الْقِتَالُ، لَا تَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرَةً.

ترجمه:

احمد بن عمرو بزار [د. ۲۹۲ق] در «مسند» خود روایت کرده، (به این صورت که) گفته است: محمد بن مسکین ما را حدیث کرد، گفت: عبد الله بن یوسف ما را حدیث کرد، گفت: عبد الله بن سالم ما را حدیث کرد، گفت: ابراهیم بن سلیمان افطس ما را حدیث کرد، گفت: ولید بن عبد الرحمن من را حدیث کرد، از جبیر بن نفیر، از سلمه بن نفیل که گفت:

مردی گفت: ای رسول خدا! (مردم) اسبان را رها کرده‌اند و سلاح را بر زمین گذاشته‌اند و می‌پندارند که دیگر جنگی نیست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دروغ می‌گویند. جنگ تازه آغاز شده است. همواره گروهی از امت پیروزمندان قیام‌کننده‌ی بر حق خواهند بود

[ملاحظه]

قَالَ الْمَنْصُورُ حَفِظَهُ اللَّهُ تَعَالَى: لَمْ يَنْفَرِدْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَالِمٍ بِرِوَايَتِهِ عَنِ الْأَفْطُسِ، بَلْ تَابَعَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ، وَلَمْ يَنْفَرِدِ الْأَفْطُسُ بِرِوَايَتِهِ عَنِ الْوَلِيدِ، بَلْ تَابَعَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي عَبْلَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُهَاجِرٍ الْأَنْصَارِيُّ، وَلَمْ يَنْفَرِدِ الْوَلِيدُ بِرِوَايَتِهِ عَنْ جُبَيْرٍ، بَلْ تَابَعَهُ نَصْرُ بْنُ عَلْقَمَةَ، وَالظَّاهِرُ عِنْدَهُمْ أَنَّ جُبَيْرًا لَمْ يَنْفَرِدْ بِرِوَايَتِهِ عَنْ سَلَمَةَ، بَلْ تَابَعَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ سُلَيْمٍ، وَلَيْسَ ذَلِكَ بِظَاهِرٍ عِنْدِي، وَفِي رَوَايَاتِهِمْ زِيَادَةٌ، وَهِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُزِيغُ اللَّهُ لَهُمْ قُلُوبَ أَقْوَامٍ، وَيَرْزُقُهُمْ مِنْهُمْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، وَحَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ»^۲، وَفِي رَوَايَاتِهِمْ اضْطِرَابٌ، فَأَحْيَانًا

۱. مسند البزار، ج ۹، ص ۱۵۰

۲. الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۷، ص ۴۲۷؛ مسند أحمد، ج ۲۸، ص ۱۶۵؛ التاريخ الكبير للبخاري، ج ۴، ص ۷۰؛ المعرفة والتاريخ ليعقوب بن سفيان، ج ۱، ص ۳۳۶؛ الأحاد والمثاني لابن أبي عاصم، ج ۴، ص ۴۱۱؛ سنن النسائي، ج ۶، ص ۲۱۴؛ تهذيب الآثار للطبري، ج ۲، ص ۸۲۵؛ معجم الصحابة للبغوي، ج ۳، ص ۱۲۹؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۷، ص ۵۲

رَوَوْا عَنْ سَلَمَةَ بْنِ نُفَيْلٍ أَنَّهُ قَالَ: «دَنَوْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى كَادَتْ رُكْبَتَايَ تَمَسَّانِ فَخِذَهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بُهِي بِالْحَيْلِ وَأُلْقِيَ السَّلَاحُ وَرَعَمُوا أَنْ لَا قِتَالَ»، وَأَحْيَانًا رَوَوْا عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَذَالَ النَّاسُ الْحَيْلَ، وَوَضَعُوا السَّلَاحَ، وَقَالُوا: لَا جِهَادَ، قَدْ وَضَعَتِ الْحَرْبُ أَوْرَارَهَا»، فَالْقَائِلُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الرَّوَايَةِ الْأُولَى سَلَمَةُ بْنُ نُفَيْلٍ، وَفِي الرَّوَايَةِ الثَّانِيَةِ رَجُلٌ آخَرُ، وَقَدْ رَوَوْا الرَّوَايَةَ الْأُولَى عَنْ رَجُلَيْنِ آخَرَيْنِ، وَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُفَيْلٍ الْكِنْدِيُّ¹ وَالنَّوَّاسُ بْنُ سَمْعَانَ²، وَهَذَا اضْطِرَابٌ أَكْبَرُ، وَأَصَحُّ رَوَايَاتِهِمْ عِنْدِي مَا رَوَوْا عَنْ سَلَمَةَ بْنِ نُفَيْلٍ أَنَّهُ قَالَ: «كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ»، وَأَمَّا رَوَايَتُهُمُ الَّتِي فِيهَا: «دَنَوْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى كَادَتْ رُكْبَتَايَ تَمَسَّانِ فَخِذَهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ»، فَلَا قُرْبَ عِنْدِي أَنَّهَا رَوَايَةُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُفَيْلٍ، وَلَيْسَتْ رَوَايَةَ سَلَمَةَ بْنِ نُفَيْلٍ، وَأَمَّا صَحَّفُوهَا لِظَنِّهِمْ أَنَّهُمَا رَجُلٌ وَاحِدٌ، وَقَدْ ذَكَرَ أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ بِالرَّجَالِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُفَيْلٍ فِي عِدَادِ الصَّحَابَةِ³ وَسَافُوا لَهُ حَدِيثًا غَيْرَ هَذَا الْحَدِيثِ⁴، وَالظَّاهِرُ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ أَيْضًا مِنْ حَدِيثِهِ، وَلَعَلَّهُ كَانَ أَخَا سَلَمَةَ، وَكَانَ الْقَائِلُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي رَوَايَةِ سَلَمَةَ، إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْبَعِيدِ إِشَارَةُ سَلَمَةَ إِلَى أَخِيهِ بِهَذَا السِّيَاقِ، كَأَنَّهُ رَجُلٌ غَرِيبٌ؛ فَلَعَلَّهُ لَمْ يَكُنْ أَخَاهُ، وَالْمُؤَيَّدُ لِذَلِكَ وَجُودُ الْإِخْتِلَافِ فِي اسْمِ أَبِيهِ وَقَوْمِهِ؛ فَقَدْ ذَكَرَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُعَيْلٍ الْكِنَانِيُّ»⁵، وَهَذَا أَنْسَبُ بِالسِّيَاقِ، وَظَنِّي أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَالنَّوَّاسَ بْنَ سَمْعَانَ قَدْ دَخَلَا مَعًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَا لَهُ ذَلِكَ الْقَوْلَ، ثُمَّ رَوَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ، وَرَوَى عَنْهُمَا سَلَمَةُ بْنُ نُفَيْلٍ، فَاخْتَلَطَتْ رَوَايَاتُهُمْ، وَهَذَا مِثَالُ جَيْدٍ عَلَى مَا يُوْجَدُ فِي رَوَايَاتِ الْأَحَادِ مِنَ الْإِشْتِبَاهِ، وَهُوَ مِمَّا يَمْنَعُ الْإِعْتِمَادَ عَلَى الْفَاضِلِهَا، ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾!⁶

ترجمه:

منصور حفظه الله تعالى فرمود: عبد الله بن سالم در روایت این حدیث از افضس تنها نیست، بلکه اسماعیل بن عیاش با او همراهی کرده است و افضس در روایت آن از ولید تنها نیست، بلکه ابراهیم بن ابی عبلة و محمد بن مهاجر انصاری با او همراهی کرده‌اند و ولید در روایت آن

۱. انظر: الأحاد والمثاني لابن أبي عاصم، ج ۵، ص ۲۵۹.

۲. انظر: صحيح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۹۶.

۳. انظر: الإصابة في تمييز الصحابة لابن حجر، ج ۴، ص ۲۱۵.

۴. انظر: تاريخ الطبري، ج ۱۱، ص ۵۸۵؛ مسند الشاميين للطبراني، ج ۲، ص ۲۹۵؛ الفردوس بمأثور الخطاب للدليمي، ج ۲، ص ۹۳.

۵. انظر: المستخرج من كتب الناس لابن منده، ج ۲، ص ۲۱۰.

۶. الحشر / ۲



از جُبیر تنها نیست، بلکه نصر بن علقمة با او همراهی کرده است و ظاهر نزد اینان آن است که جُبیر در روایت آن از سلمة تنها نیست، بلکه سلیمان بن سلیم با او همراه کرده است، ولی آن نزد من ظاهر نیست و در روایات آنان زیادتی وجود دارد و آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در ادامه) فرمود: «خداوند دل‌های اقوامی را بر ضدّ آنان می‌گرداند و آنان را از آن‌ها روزی می‌رساند، تا آن‌گاه که قیامت بر پا شود و وعده‌ی خداوند فرا رسد». همچنین، در روایات آنان اضطرابی وجود دارد؛ به این صورت که گاه از سلمة بن ثقیل روایت کرده‌اند که گفت: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شدم، تا جایی که نزدیک بود زانوهایم به ران او بخورد، پس گفتم: ای رسول خدا! اسبان را رها کرده‌اند و سلاح را بر زمین گذاشته‌اند و می‌پندارند که دیگر جنگی نیست» و گاه از او روایت کرده‌اند که گفت: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم، پس مردی گفت: ای رسول خدا! مردم اسبان را رها کرده‌اند و سلاح را بر زمین گذاشته‌اند و می‌پندارند که دیگر جهادی نیست و جنگ به پایان رسیده است»، پس گوینده‌ی سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایت نخست سلمة بن ثقیل و در روایت دوم مردی دیگر است و آنان روایت نخست را از دو مرد دیگر نیز نقل کرده‌اند و آن دو عبد الله بن ثقیل کندی و نَواَس بن سَمعان هستند و این اضطراب بزرگ‌تری است و صحیح‌ترین روایت‌شان نزد من آن است که از سلمة بن نفیل نقل کرده‌اند که گفت: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم، پس مردی گفت: ای رسول خدا! و اما روایت دیگرشان که در آن آمده است: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شدم، تا جایی که نزدیک بود زانوهایم به ران او بخورد، پس گفتم: ای رسول خدا!»، پس نزدیک‌تر نزد من این است که آن روایت عبد الله بن ثقیل است، نه روایت سلمة بن ثقیل و آنان به گمان اینکه آن دو یک شخص هستند، آن را تصحیف کرده‌اند، در حالی که اهل معرفت به رجال عبد الله بن ثقیل را در میان صحابه آورده‌اند و از او حدیثی غیر از این حدیث روایت کرده‌اند و ظاهر آن است که این حدیث نیز از اوست و شاید او برادر سلمة و گوینده‌ی سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایت سلمة بوده است، جز اینکه اشاره‌ی سلمة به برادرش با این سیاق بعید است، چنانکه گویی مردی بیگانه است؛ پس شاید او برادرش نبوده و گواه این وجود اختلاف درباره‌ی نام پدر و قوم اوست؛ چراکه برخی‌شان از او با نام «عبد الله بن بُغیل کِنانی» یاد کرده‌اند و این با سیاق (روایت سلمة) تناسب بیشتری دارد و گمان من این است که عبد الله و نَواَس بن سَمعان هر دو به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌اند و آن سخن را به او گفته‌اند و سپس

هر کدام به صورت جداگانه از او روایت کرده‌اند و سلمة بن نُفیل نیز از آن دو روایت کرده، پس روایات‌شان با هم آمیخته شده و این مثال خوبی از اشتباهی است که در روایات واحد وجود دارد و آن از چیزهایی است که مانع از اعتماد به الفاظ روایات واحد می‌شود، «پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت»!

